

بررسی چالش‌های علم و علوم انسانی در گفت‌وگو با دکتر محمد تقی موحدابطحی، دکترای فلسفه علم و فناوری

## تجربه نهضت اول ترجمه را در مواجهه با علم جدید تکرار نکردیم

گفت‌وگو  
محمدصادق عبدالهی



زهرا حسینی، خبرنگاری دانشجو

پیدجیدگی‌های مشکلات جامعه که بیشتر می‌شود نگاه‌ها بیش از پیش به سوی دانشگاه می‌چرخد. همگان انتظار دارند کلید حل مشکلات از جیب دانشگاهی‌ها در آید و قفل‌های بسته را بگشاید اما دانشگاهیان نیز بیش از هر زمان دیگر با چالش‌ها و مشکلاتی مواجه شده‌اند که موجب شده شاهد پویایی لازم در این نهاد نباشیم. از سوی دیگر کارکرد دانشگاه هنوز که هنوز است با ابهام مواجه است و انسان ایرانی نتوانسته پس از قریب به ۱۰۰سال از ورود دانشگاه به ایران کارکرد این نهاد وارداتی را شفاف و تکلیف خودش را با آن مشخص سازد. جهت

پژوهش برای پژوهش اقدام کند، بلکه پژوهش‌ها باید ناظر بر حل مسائل و رفع مشکلات عینی جامعه باشد. حتی فراتر از این ترسیم آینده‌ای بهتر و تلاش برای ساخت چنین آینده‌ای برای انسان‌ها در دستور کار دانشگاه‌ها قرار گرفته است.

اما در ایران به نظرم ما در یک سردرگمی شدید درباره چیستی دانشگاه به‌سر می‌بریم. زیر دانشگاه در کشور ما از آغاز یک عنصر وارداتی بود که به نظر می‌رسد هنوز هم پیوند کامل با بدنه جامعه برقرار نکرده است. یک نوع فاصله هنوز بین دانشگاه و جامعه احساس می‌شود. برای همین است که اصولاً ما نمی‌دانیم برای چه دانشگاه می‌خواهیم؟ تا به تناسب آن سیاستگذاری

و برنامه‌ریزی کنیم. بحث‌های جدی در کشور ما در ارتباط با چیستی دانشگاه و کارکردهای آن انجام نشده است. بیشتر کارهایی که در این زمینه در چند سال اخیر صورت گرفته، کارهای ترجمه‌ای بوده است

و بحث‌های نظری متناسب با تحولات اجتماعی روز و مبتنی بر فلسفه و فرهنگ خودمان درباره چیستی دانشگاه کمتر دیده می‌شود. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی زمینه‌های بحث جدی درباره چیستی دانشگاه فراهم آمد. اما این بحث‌ها عمدتاً صبغه



در نهضت دوم ترجمه در جهان اسلام که در دوره قاجاریه آغاز شد، یک نوع احساس ضعف در جهان اسلام پدید آمده بود و به همین دلیل خیلی وارد نقض‌ادی نظریه‌های جدید علمی جدید نشدیم و به تبع آن وارد مرحله نوآوری در تمامی رشته‌ها هم نشدیم



در ایران به نظرم ما در یک سردرگمی شدید درباره چیستی دانشگاه به‌سر می‌بریم. زیر دانشگاه در کشور ما از آغاز یک عنصر وارداتی بود که به نظر می‌رسد هنوز هم پیوند کامل با بدنه جامعه برقرار نکرده است. یک نوع فاصله هنوز بین دانشگاه و جامعه احساس می‌شود. برای همین است که اصولاً ما نمی‌دانیم برای چه دانشگاه می‌خواهیم؟

واکاوی این مشکلات، چالش‌ها و ابهام‌ها گفت‌وگویی با دکتر محمد تقی موحدابطحی، دکترای فلسفه علوم و فناوری و عضو گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ترتیب داده‌ایم. دکتر موحد از چهره‌های جوان، پرکار و عمیقی است که هر مقاله یا کتابی که از او منتشر می‌شود خواندنی و درخور توجه است. او در انتقادات خود به نهاد علم به انصاف و دقت مشهور و آنچنان که در همین مصاحبه نیز مشهود است، مورا از ماست بیرون می‌کشد. او راه‌برون رفت از کج‌فهمی‌های جامعه ایرانی از نهاد دانشگاه را تحلیل عمیق فلسفی از انقلاب اسلامی می‌داند.

ایدئولوژیک و سیاسی و عملیاتی صرف به خود گرفت و عمق فلسفی پیدا نکرد. به نظر می‌رسد اگر بتوانیم یک تحلیل عمیق فلسفی از انقلاب اسلامی ایران ارائه کنیم، به تناسب آن می‌توانیم تحلیل عمیقی هم از چیستی دانشگاه در آن راستا ارائه کنیم و به تبع آن درباره سیاستگذاری و مدیریت دانشگاه و همچنین برنامه‌ریزی درسی و... ایده‌پردازی کنیم. اما در حال حاضر از چنین وضعیتی فاصله داریم.

به نظر شما، وقتی از تولید علم صحبت می‌کنیم دقیقاً منظورمان چیست؟ آیا منظور همین کتاب نوشتن‌ها و مقالات علمی پژوهشی و مقالات ISI و ISC است؟ این تولید چه نسبتی باید با جامعه ایرانی داشته باشند؟

قبل از پاسخ به پرسش کاربردی شما، اجازه دهید یک بحث نظری داشته باشم. فکر می‌کنم جامعه علمی ما در استفاده از واژگان دقت‌های لازم را به کار نمی‌گیرد. مثلاً به راحتی از مفهوم تولید علم و نظریه‌پردازی و روش نظریه‌پردازی و... صحبت می‌کنیم، فارغ از اینکه آیا در چارچوب اندیشه اسلامی و از جمله در چارچوب حکمت اسلامی استفاده کرد باید تأمل جدی دارد؟ آیا بی‌توجهی به این تناسبات می‌تواند تعارضات فکری در جامعه ما را افزایش دهد. این بحث را باید در جای خود دنبال کرد.

اما به هر حال امروزه جامعه ما از علم انتزاعی دارد که

قرون دوم و به خصوص سوم و چهارم هجری دانشمندان مسلمان با قدرت تمام، بخش عمده‌ای از آثار دست اول و اصلی شرق و غرب جهان اسلام را، یعنی آثار دانشمندان هندی، ایرانی و یونانی را ترجمه کردند و پس از شرح و نقد آن، با عنایت به آموزه‌های اسلامی و همچنین نیازهای جهان اسلام به نوآوری در آن زمینه همت گماردند. اما در نهضت دوم ترجمه در جهان اسلام که در دوره قاجاریه آغاز شد، یک نوع احساس ضعف در جهان اسلام پدید آمده بود و به همین دلیل خیلی وارد نقض‌ادی نظریه‌های جدید علمی جدید نشدیم و به تبع آن وارد مرحله نوآوری در تمامی رشته‌ها هم نشدیم.

دلیل دیگر نظام انگیزشی در جامعه علمی ماست، برای نمونه به امتیازهای مستقیم و غیرمستقیم چاپ مقاله در نشریات ISI و ISC و... اشاره کردم. یک مثال دیگر امتیازهایی است که برای تألیف کتاب و مقاله در مقابل ترجمه و نقد کتاب و مقاله در نظر گرفته می‌شود. چه بسا یک ترجمه و نقد خوب ارزش بسیار بیشتری برای جامعه علمی و حتی کل جامعه داشته باشد. چه بسیار تألیف‌هایی که از طریق برداشت‌های ضعیف از کتاب‌ها و مقالات خارجی صورت می‌گیرد و امتیازهایی بیشتر از مقاله ترجمه‌ای دریافت می‌کند.

عامل دیگری که در ایجاد وضع کنونی خیلی جدی است، عدم فضای نقد در جامعه علمی ماست که به اعضای هیئت علمی ما اجازه می‌دهد بدون نگرانی کتاب و مقاله تولید کنند



در ایران به نظرم ما در یک سردرگمی شدید درباره چیستی دانشگاه به‌سر می‌بریم. زیر دانشگاه در کشور ما از آغاز یک عنصر وارداتی بود که به نظر می‌رسد هنوز هم پیوند کامل با بدنه جامعه برقرار نکرده است. یک نوع فاصله هنوز بین دانشگاه و جامعه احساس می‌شود. برای همین است که اصولاً ما نمی‌دانیم برای چه دانشگاه می‌خواهیم؟

ایشان همچنین معتقد است در حال حاضر درک صحیحی از «تولید علم» وجود ندارد و اگر نتوانسته بودیم تجربه‌ای را که در نهضت اول ترجمه در جهان اسلام داشتیم در مواجهه با علم جدید نیز تکرار کنیم، اکنون در وضعیت بهتری به سر می‌بریم. دکتر موحد در این مصاحبه برخی از سیاست‌های علمی، همچون چاپ مقالات ISI و ISC و نحوه امتیازدهی به کتب را نقد کرده و آنها را بعضاً منحرک کننده اساتید و دانشجویان از پژوهش می‌داند. حاصل این مصاحبه را که به دلیل شرایط پیشگیری از بیماری کرونا به صورت مکتوب انجام شده است، در ادامه بخوانید.

متأثر از دوره‌ای است که در آن زندگی می‌کند. دوره‌ای که به واسطه رسانه‌های جمعی بسیاری از مردم متوجه شده‌اند در نقاطی از عالم، کسانی با کسب دانش در موضوعات خاص، نتوانسته‌اند نیازهای خودشان را برآورده کنند و طبیعت آدمی را تا حدودی به کنترل خود درآورند. پس جامعه ما هم انتظار دارد که علم و متولیان آن، اسم از حوزویان و دانشگاهیان بتوانند نیازهای فردی و اجتماعی ما را پاسخ دهند. اما با وجود این همه دانشگاه و پژوهشگاه و مراکز آموزشی و پژوهشی دولتی و غیرانتفاعی، جامعه کماکان این احساس را دارد که نیازهای موجود پاسخ داده نمی‌شوند. دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های ما نتوانستند مشکل آلودگی هوای کلانشهرها را برطرف کنند، نتوانستند برای مشکل تورم و بیکاری و نقدینگی راه‌حل مؤثری پیشنهاد دهند، نتوانستند برای مشکلات اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی راهکار مؤثری پیش روی متولیان امر بزنند. بر این اساس باید گفت علم در جامعه ما نتوانسته انتظاراتی که از آن می‌رود را برآورده‌الته در بیشتر موارد، نقش دارد. یکی از این عوامل ادعای نادانستی است. فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و عدم پابندی به آن در مقام عمل است.

دیگر از این عوامل که در پرسش شما مطرح شده، انتخاب معیارهای نامناسب برای پیشرفت علمی و تولید علم و مقالاتی از این دست می‌باشد. وقتی می‌آییم معیار پیشرفت و تولید علم را چاپ مقاله در مجلات علمی پژوهشی یا ISC یا ISI یا ... تعریف می‌کنیم و به واسطه چاپ چنین مقالاتی مستقیم می‌کنیم، خب بدیهی است که جامعه علمی می‌رود به سمت چاپ مقاله و با آگاهی از علایق نشریات مختلف و تکنیک‌های نگارش مقاله، مقاله مورد علاقه برای مجلات مختلف تولید می‌کند. مقاله‌ای که در بسیاری از موارد مسئله و مشکلی از جامعه ما را حل نمی‌کند. در حوزه کتاب نیز همین‌طور، وقتی مقالات ما اکثراً پژوهشی ناظر بر حل دقیق مسائل داخل کشور نیستند، طبیعی است که کتاب‌های ما نیز اکثراً فاقد چنین ویژگی‌ای باشند. کتاب‌هایی که در آن یک پژوهش اصیل انجام نشده است، بلکه معمولاً یک گروه بیکاری روبه‌رو هستند و... بدون پاسخ حتی در زمینه کتاب‌های درسی ما با مشکل جدی روبه‌رو هستیم. برای بسیاری از سرفصل‌های درسی کتاب درسی مناسبی وجود ندارد که دست‌کم تمامی سرفصل‌های نگارش موصوب را پوشش دهد.

به نظر شما چه عواملی ما را به چنین موقعیتی رسانده است؟ عوامل زیادی را در این زمینه می‌توان برشمرد. یکی اینکه علم جدید در کشور ما وارداتی بود و ما سعی نکردیم تجربه‌ای که در نهضت اول ترجمه در جهان اسلام داشتیم را در مواجهه با علم جدید هم تکرار کنیم. در نهضت اول ترجمه در جهان اسلام، یعنی در

پیدا کند و... سؤالی از این دست که شما مطرح کرده‌اید پیش می‌آید. اما توجه داشته باشیم که این مسئله اختصاصاً به علوم انسانی ندارد. یک فارغ‌التحصیل مهندسی هم، اگر فقط مباحث نظری را فراگرفته باشد و توان انجام کاری فنی نداشته باشد، نمی‌تواند شغل مناسبی به دست آورد. از این‌جهد کل نظام آموزش عالی ما باید متحول شود تا فارغ‌التحصیل کارشناسی آن هم بتواند کاری انجام دهد و شغل مناسبی به‌دست آورد. بله آن دسته از دانشجویانی که قصد دارند با ادامه تحصیل در عرصه آموزش یا پژوهش فعالیت کنند، جسا دارد که مباحث نظری بیشتری را فراگیرند. نظام اداری ما هم باید متحول شود و به جای تأکید بر روابط و مدرک تحصیلی متقاضی کار، بر مهارت‌های وی تأکید کند.

در سال‌های اخیر حرکتی به عنوان تحول در علوم انسانی به جهت بومی‌سازی آن و تولید علوم انسانی اسلامی به راه افتاد اما در عمل دیدیم بسیاری که اساساً تحول را قبول ندارند و گروهی دیگر هم خروجی خاصی به جز آنچه هایدگر گفته است نداشتند و در واقع هزینه‌های بسیاری شدند تا به جای علوم انسانی اسلامی، علوم انسانی هایدگری تولید شود. البته نمی‌خواهم بگویم همه هایدگری هستند و منکر برخی از تولیدات خود که هم نیستیم. به نظر شما ایراد چه بود که به خروجی مطلوب نرسیدیم؛ اشکال



در ساختار است یا در کنشگران حوزه علم؟

من بعید می‌دانم کسی تحول علوم انسانی یا تحول علم به معنای عام را قبول نداشته باشد. اگر کسی را با چنین عقیده‌ای پیدا کردید، حتماً در آشنایی او با علم و علوم انسانی نشان آشنایی ابتدایی با تاریخ علم و علوم انسانی نشان می‌دهد که علم همواره در حال تحول بوده است. اصولاً با توجه به ظرفیت‌های گسترده واقعیت و به‌خصوص در حوزه علوم انسانی با توجه به تغییر پدیده‌های انسانی و اجتماعی از یک سو و ظرفیت‌های محدود ادراکی آدمیان، همواره فهمی که ما از واقعیت داریم، فهم ناقصی است و دیگران با تأملات خود متوجه این نواقص می‌شوند و زمینه تکامل و تحول

فهم بشری را از پدیده‌های طبیعی و انسانی فراهم می‌آورند. مخالفتی‌را که برخی با بحث تحول علوم انسانی در ایران دارند، باید درست درک کرد. برای مثال عده‌ای امکان تحول علم را، به استاد ادله‌ای که به اختصار بیان شد، می‌پذیرند. وقوع تحول علم را هم در طول تاریخ می‌پذیرند. اما مثلاً با مدیریت‌پذیری تحول علم مخالف هستند. به عبارت دیگر تحول علم را یک پروژه که با اراده و برنامه‌ریزی به پیش برود، به عقیده آنها تحول علم در یک بستری طبیعی و در یک جامعه علمی زنده و حساس رخ می‌دهد. این عده با تحول علم دستوری مخالف هستند. عده‌ای دیگر حتی می‌توانند با مدیریت‌پذیری تحول علم نیز همراهی کنند، اما معتقدند زمینه تحول علوم انسانی در کشور ما فراهم نیست. به عبارت دیگر معتقدند مراکز علمی که البته تحول علوم انسانی هستند، به حدی که بتواند با لحاظ عهده و عهده توانایی متحول کردن علم را ندارند. این عده می‌گویند در جامعه‌ای که اکثر تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های آن دانش‌بنیاد نیست، و دانشمندان علوم انسانی

و مراکز آموزشی و پژوهشی مسئولیت جدی در این زمینه ندارند، چه انتظاری دارید که علوم انسانی برای پاسخگویی به نیازهای به‌روز جامعه، به‌روز شود؟ بنده عقیده ندارم که تمامی طرفداران تحول علوم انسانی نگاه هایدگری به علم و آدم و عالم دارند. نگاه‌های متعددی در این زمینه هست که البته تحول علوم انسانی هستند، به حدی که اتفاقاً برخی از آنها در مراکز سیاستگذاری علمی کشور مسئولیت دارند. به عقیده من این وظیفه رسانه‌هاست که با ورود تخصصی به بحث تحول علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی، زمینه را برای مطالعه‌گری جامعه از اساتید و پژوهشگران حوزوی و دانشگاهی فعال در این زمینه و همچنین مراکز آموزشی و پژوهشی و فرهنگی و سیاستگذاری که در زمینه تحول علوم انسانی مسئولیت دارند، فراهم سازند. امیدوارم روزنامه شما بتواند در این زمینه به صورت تخصصی کار کند.



فکر می‌کنم جامعه علمی ما در استفاده از واژگان دقت‌های لازم را به کار نمی‌گیرد. مثلاً به راحتی از مفهوم تولید علم و نظریه‌پردازی و روش نظریه‌پردازی و... صحبت می‌کنیم، فارغ از اینکه آیا در چارچوب اندیشه اسلامی و از جمله در چارچوب حکمت اسلامی اصولاً علم چه ماهیتی دارد؟ آیا ساختنی و تولید کردنی است؟

و امتیاز بگیرند. طرف کتابی می‌نویسد که چند نقد بسیار جدی به آن صورت می‌گیرد و در نشریات کشور منتشر می‌شود. نویسنده آن کتاب این نقدها را نمی‌بینند و این کتاب چندین نوبت به عنوان کتاب درسی توسط سازمان سمت منتشر می‌شود. طرف به خاطر موقعیتی که دارد مقالات ضعیف خود را در نشریات منتشر می‌کند. در مجموع چنین فردی به واسطه این کتاب‌ها و مقالات استاد تمام می‌شود و از مزایای آن استفاده می‌کند. خب در چنین فضایی چرا من نوعی باید کار پژوهشی جدی انجام دهم؟!

در حال حاضر شاهد یک افت علمی در بدنه دانشگاهی کشور و به ویژه در میان دانشجویان و اساتید علوم انسانی هستیم. به واقع علوم انسانی به دلیل نداشتن بازار کار جذابیت خود را برای دانشجویان از دست داده است و از طرف دیگر از دانشکده‌های علوم انسانی هم خروجی مطلوب و دندان‌گیری بیرون نمی‌آید. به نظر شما این افت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

عدم جذابیت علوم انسانی به دلیل نداشتن بازار کار را باید درست توصیف کرد. برای این کار باید به چند پرسش مهم پاسخ داد؟ آیا همه رشته‌های علوم انسانی با چنین مشکلی روبه‌رو هستند؟ آیا همه دانشکده‌ها یا دانشگاه‌های علوم انسانی کشور با این مشکل روبه‌رو هستند؟ آیا فارغ‌التحصیلان تمام مقاطع تحصیلی با مشکل بیکاری روبه‌رو هستند و... بدون پاسخ دقیق و مستند به پرسش‌هایی از این دست نمی‌توان گفت علوم انسانی در کشور ما به دلیل نداشتن بازار کار جذابیت خود را از دست داده است. اما این تصور از کجا ناشی شده که علوم انسانی بازار کار ندارد و جذاب نیست؟ وقتی می‌بینیم در گوشه و کنار کشور دانشگاه شکل می‌گیرد و بدون داشتن اساتید کافی (به لحاظ کمی و کیفی) دانشجو در تمامی مقاطع می‌گیرد، وقتی فارغ‌التحصیل کارشناسی علوم انسانی، که فقط یک‌سری مباحث نظری خوانده است، انتظار دارد حکماً یک کار خوب اداری